

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۶۰، پیاپی ۱۵۰، زمستان ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۸۹-۱۱۰

مناسبات طریقت‌های نقشبندیه و قادریه در کردستان پس از مولانا خالد شهرزوری^۱

سید سعید حسینی^۲
سید احمد رضا خضری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۴

چکیده

پژوهش‌های صورت گرفته درباره تصوف در کردستان، عمدتاً تاریخ طریقت‌های صوفیانه را به صورت جداگانه و به دور از فضای ارتباطی آنها بررسی کرده‌اند؛ در حالی که به دلیل تأثیرگذاری مرادوات این طریقت‌ها در تاریخ اجتماعی کردستان، مطالعه پیوندهای گوناگون مشایخ و پیروان آنها نیز امری ضروری است. در پژوهش پیش رو به این پرسش پاسخ داده شده است که پس از دوره مولانا خالد شهرزوری (۱۱۹۳-۱۲۴۲ق) طریقت‌های نقشبندیه و قادریه در مناطق کردنشین چه مناسباتی داشته‌اند؟ نتایج پژوهش - که به صورت مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده است - نشان می‌دهد که پس از تنش‌ها و تقابلات اولیه، مناسبات این دو طریقت به سمت همکاری و همراهی پیش رفت؛ به گونه‌ای که پس از مدتی، مشایخ نقشبندی با ملاحظه حضور و نفوذ قادری‌ها در جامعه کردستان و به منظور مدیریت اوضاع پیروانشان، در برخی آداب طریقت تغییراتی ایجاد و بعضاً آنها را به روش قادریه نزدیک‌تر کردند. علاوه بر آن، در میان مشایخ دو طریقت مناسباتی چند، مانند مرادوات طریقتی، پیوندهای دوستی و ارتباطات خاندانی شکل گرفت. آنان همچنین در آیین‌های طریقتی یکدیگر شرکت می‌کردند و در برخی زمینه‌های علمی و فرهنگی نیز با یکدیگر در پیوند

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.45505.2863

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول). s.saeed.hosseini@ut.ac.ir

۳. استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران. akhezri@ut.ac.ir
- مقاله برگرفته از رساله با عنوان «نقش و جایگاه طریقت نقشبندیه در اوضاع علمی و فرهنگی کردستان از ۱۱۲۶ تا ۱۳۹۹ق» دانشگاه تهران است.

بودند. تعامل آنان تا جایی پیش رفت که مشایخ نقشبندی، متأثر از میراث پیشینی خود و با در نظر داشتن اوضاع جامعه کردی، رهبری برخی از مریدان قادری را نیز برعهده گرفتند و به این ترتیب، فصل جدیدی از طریقت‌ورزی در کردستان را آغاز کردند.

واژه‌های کلیدی: نقشبندیه، قادریه، کردستان، مولانا خالد شهرزوری، شیخ معروف نوده‌ی، مناسبات اجتماعی

مقدمه

نظر به اهمیت گسترش طریقت نقشبندیه در سده سیزدهم هجری توسط مولانا خالد شهرزوری و در پی آن اوضاع ملت‌هتپ پیش‌آمده در جنوب کردستان و مشخصاً شهر سلیمانیه به عنوان مرکز امارت بابان، معمولاً تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان به سیر گسترش تصوف در جامعه کردی، بر موضوع تقابل طریقت‌های نقشبندیه و قادریه در نوع مواجهه مولانا خالد شهرزوری (به عنوان آورنده طریقت نقشبندیه به قلمرو عثمانی) و «شیخ معروف نوده‌ی» (همچون رهبر طریقت قادریه در مناطق کردنشین) تمرکز می‌کنند و در نتیجه، عمده نگاه‌ها به سمت یک رویارویی پرتنش معطوف شده است. با وجود آنکه نقشبندیه و قادریه تا اواخر حیات مولانا خالد در تنشی قابل توجه با یکدیگر قرار داشتند، اما می‌توان با رویکردی نوآورانه جوانب دیگر مناسبات این دو طریقت در مناطق کردنشین را نیز بررسی کرد؛ به همین دلیل نگارندگان این پژوهش به دنبال آن‌اند تا با عبور از تمرکز بر دوره مولانا خالد و گرفتاری‌های او در سلیمانیه، دریابند که در دوره جانشینان او و به‌ویژه مشایخ نقشبندی هورامان، مناسبات طریقت‌های نقشبندیه و قادریه به چه شکل بوده است؟ وجوه اجتماعی، علمی و حتی سیاسی مناسبات آنان چه بوده است؟ با توجه به نامه‌نگاری شیخ معروف نوده‌ی - رهبر قادیان کردستان و مخالف سرسخت مولانا خالد در ابتدا - با او برای اظهار پشیمانی از مواضع پیشین، به نظر می‌رسد زمینه کاهش تنش‌ها و گذار از تقابل به تعامل، در میان پیروان دو طریقت به وجود آمد. در ادامه، ابعاد گوناگون این مسئله مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

در پژوهش پیش رو، همچون عمده تحقیقات تاریخی، روش تحلیل با استفاده از منابع کتابخانه‌ای برای گردآوری داده‌ها به کار رفته و در کنار آن، از اطلاعات گسترده تحقیقات میدانی پژوهشگر - که در طول انجام رساله دکتری با سفر و بازدید از مراکز خانقاهی در کردستان (ایران و عراق) جمع‌آوری گردیده - استفاده شده است تا روی هم‌رفته مسئله پژوهش به شیوه تحلیلی و گاه با رویکرد توصیفی، انجام شود و سامان یابد. با وجود تحقیقاتی چند درباره تاریخ تصوف در کردستان و اعلام طریقت‌های نقشبندیه و قادریه در مناطق کردنشین، تاکنون پژوهشی که این دو طریقت را در کنار یکدیگر، با هم و در پیوند با همدیگر - چه در

ارتباط با مسأله پژوهش پیش رو و چه به صورت کلی و با نگاه کلان ارتباطی آنها - بررسی کرده باشد، یافت نشده و به نظر می‌رسد این مقاله نخستین پژوهشی است که در آن با این رویکرد و از این زاویه به موضوع سیر تحولات و تطورات تصوف در مناطق کردنشین پرداخته شده است. گفتنی است علاوه بر منابع تذکره‌ای ارزشمندی چون *یادی مه‌ردان* (یاد بزرگان) از ملا عبدالکریم مدرس -عالم و دانشمند فرهیخته گرد و وابسته به مدرسه مشایخ نقشبندی هورامان- و *تاریخ مشاهیر* کرد از بابا مردوخ روحانی و همچنین مآخذ راهگشایی چون *گه‌وه‌ری حقه‌قیهت* (جوهر حقیقت) از شیخ محسن مفتی درباره مشایخ نقشبندی هورامان، *زندگینامه شیخ معروف* نودهی از استاد برجسته «شیخ محمد خال» به عنوان اثر برتر در شناخت مشهورترین رهبر طریقت قادریه در دوره مورد مطالعه این پژوهش و *سراج السالکین در مناقب شیخ محمدعلی حسام‌الدین نقشبندی* با مجموعه اسناد گران‌بهای آن، از متون دست‌اولی چون *سراج الطالبین فی مناقب غوث الواصلین* از شیخ علی افندی حسامی نقشبندی، *سیری در ریاض المشتاقین* ملا حامد کاتب الاسرار، *الرسائل المغنیه لکل محتاج* از محمدعلی قره‌داغی و *سراج القلوب* شیخ محمدعثمان سراج‌الدین نقشبندی، به تناوب استفاده شده و اقوال و افعال مشایخ دو طریقت، براساس گزارش‌های خود آنان مورد بررسی قرار گرفته است.

وضعیت طریقت‌های نقشبندیه و قادریه در کردستان دوره مولانا خالد شهرزوری

پیش از مولانا خالد شهرزوری، طریقت نقشبندیه به برخی از مناطق کردنشین رسیده و معدودی از صوفیان گرد از آن اطلاع داشتند (براب نمونه، ر.ک. به: توداری، ۱۳۶۹: ۷۸)، اما گسترش حقیقی آن در کردستان به فعالیت‌های پر دامنه و تأثیرگذار او بازمی‌گردد. در آن دوره، قادریه -منتسب به شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۱-۵۶۱ق)- طریقت غالب و قدرتمند در مناطق کردنشین بود. نظر به نزدیکی جغرافیای زیستی شیخ عبدالقادر گیلانی به نواحی جنوبی مناطق کردنشین و نیز ارجاع شاخه‌های متعدد قادریه کردستان در سلسله اسنادی‌شان به او (توکلی، ۱۳۸۱: ۱۸۱)، به نظر می‌رسد از همان ابتدای شکل‌گیری و گسترش طریقت قادریه در جهان اسلام، کردها با آن آشنا شدند و تنی چند از آنان در ادوار مختلف به این طریقت پیوستند و آن را در بخش‌هایی از مناطق کردنشین رواج داده‌اند. مشایخ و عرفای مشهور گرد معاصر شیخ عبدالقادر همچون شیخ جاگیر کردی، شیخ تاج‌العارفین ابوالوفا، شیخ عدی‌بن مسافر هکاری و شیخ عبدالرحمن‌بن شعیب کردی، از مصاحبان شیخ عبدالقادر گیلانی بوده‌اند (جامی، ۱۳۷۵: ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۳۷، ۶۳۱؛ روحانی، ۱۳۸۲: ۳۶/۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۱۰۷). پس از دوره شیخ

عبدالقادر گیلانی نیز -هرچند با برخی فراز و فرودها- این طریقت در میان کردها رواج داشته است. با این حال، باید توجه داشت که این طریقت به شکل جدی در اواخر سدهٔ دوازدهم قمری -زمانی که برخی بزرگان خاندان سادات روستای «برزنج»^۱ به این طریقت گرویدند- به مرور در کردستان گسترش یافت (سنندجی، ۱۳۷۵: ۵۸).

رهبر طریقت قادریه در دورهٔ مولانا خالد شهرزوری، شیخ معروف نودهی بود. او ضمن آنکه رهبری طریقت قادریه را برعهده داشت، عالمی توانمند نیز بود؛ به گونه‌ای که در علوم معانی و بیان و بلاغت و به‌طور کلی در ادبیات عرب، استاد بلامنازع دورهٔ خود در کردستان به‌شمار می‌آمد و در علوم تفسیر، حدیث، اخبار و تجوید نیز تسلط کافی داشت. او به زبان‌های عربی، فارسی و کردی، به نظم و نثر، آثار زیادی -نزدیک به پنجاه عنوان- از خود به جا گذاشته است (روحانی، ۱۳۸۲: ۳۵۹/۱؛ توکلی، ۱۳۸۱: ۱۶۱). پس از آنکه حدود سال ۱۲۰۰ق. شهر سلیمانیه به عنوان مرکز حکمرانی امارت بابان بنیان‌گذاری شد، او نیز -که پیشتر در مرکز قبلی بابانی‌ها در قلاچوالان مدرس بود- به سلمیانیه رفت و در جامع بزرگ آن، ضمن مدیریت امور طریقت و رهبری مریدان پرشمار قادری، به تدریس پرداخت (مدرس، ۱۳۶۹: ۴۳۳).

در چنین شرایطی (که طریقت قادریه در میان مردم کردستان گسترش یافته بود و شیخ معروف نودهی نیز در مرکز امارت بابان، بالاترین جایگاه مرجعیت علمی و مردمی را داشت) بود که مولانا خالد شهرزوری پس از اخذ طریقت نقشبندیه از شاه عبدالله دهلوی (۱۱۵۸-۱۲۴۰ق) در هند، در سال ۱۲۲۶ -درحالی که جوان ۳۳ سالهٔ پرشوری بود- به سلیمانیه بازگشت (مدرس، ۱۹۷۹: ۳۲/۱-۳۴) و به شکل جدی به تبلیغ و ترویج طریقت نقشبندیه و دعوت و ارشاد مردم مشغول شد که در نتیجهٔ آن و به تدریج، گروه زیادی از طبقات مختلف به او پیوستند.^۲ پس از استقبال گستردهٔ مردم به‌ویژه نخبگان از مولانا خالد و قبول عمومی طریقت نقشبندیه، با توجه به اینکه اخبار این تحولات به سرعت در منطقه پیچید، گروهی از بزرگان طریقت قادریه و در رأس آنان شیخ معروف نودهی -ظاهراً متأثر از تبلیغات اطرافیانش (افندی، ۱۳۹۵: ۱۳۷-۱۳۸)- شدیداً به مخالفت با مولانا خالد پرداختند و در مدتی اندک زمینه‌های

۱. روستایی در شرق شهر سلیمانیهٔ اقلیم کردستان عراق.

۲. طریقت نقشبندیه در سدهٔ هشتم قمری بر بستر سنت خواجهگانی و توسط شیخ محمد بهاء‌الدین نقشبند (۷۱۸-۷۹۱ق) بنیاد نهاده شد. این طریقت پس از آن در نواحی مختلف جهان اسلام گسترش و انشعابات متعددی یافت. یکی از این شاخه‌ها در سدهٔ یازدهم قمری به نام شیخ احمد سرهندی (۹۷۱-۱۰۳۴ه.ق) مشهور به «امام ربانی» و «مجدد الف ثانی»، مجددی نامیده شد. مولانا خالد شهرزوری با اخذ طریقت از شاه عبدالله دهلوی در این شاخه، به دلیل اثرگذاری بر گسترش آن در جغرافیای عثمانی و مجموعهٔ فعالیت‌ها و اندیشه‌هایش، شاخه‌ای دیگر را تأسیس کرد که به نام او «مجددیٔ خالدیه» نامیده می‌شود.

فشار عمیق بر او را فراهم آوردند. مولانا خالد چون در مقابل هجمه‌ها و بعضاً تهمت‌های پیروان طریقت قادریه قرار گرفت، ناگزیر در سال ۱۲۲۸ق. برای بار نخست سلیمانیه را ترک کرد و به بغداد رفت (روحانی، ۱۳۸۲: ۱/۳۱۳). دو سال بعد با دعوت محمود پاشا -امیر وقت امارت بابان- به سلیمانیه بازگشت. محمود پاشا برای او و مریدانش در سلیمانیه مسجد و خانقاه ساخت. به علاوه مخارج خانقاه را برعهده گرفت و اموال فراوانی از دهکده‌ها و چشمه‌سارها را بر آن وقف کرد (روحانی، ۱۳۸۲: ۱/۳۱۴؛ خال، ۱۳۷۸: ۵۹). با فراهم آمدن چنین امکاناتی، مولانا خالد دوباره به تبلیغ طریقت نقشبندیه پرداخت و در پی فعالیت‌های اثربخش و دامنه‌دارش، مردمان جدید و زیادی به مرام طریقتی‌اش پیوستند. به دلیل تداوم فضای تقابل و دشمنی نخبگان قادریه با مولانا خالد و کارشکنی‌های برخی از کارگزاران امارت بابان، او بار دیگر در سال ۱۲۳۶ق. سلیمانیه را ترک کرد. ابتدا به بغداد رفت (روحانی، ۱۳۸۲: ۱/۳۱۴) و سپس با توجه به اینکه از یک طرف عرصه فعالیت را در کردستان بر خود تنگ می‌دید و از طرف دیگر، چون زمینه ترویج طریقت را در منطقه پراهمیت شام دریافته بود، با قبول دعوت مردم دمشق -که از طریق «شیخ احمد خطیب» خلیفه مولانا خالد در شام، برای او دعوت‌نامه ارسال کرده بودند- در سال ۱۲۳۸ق. با جمعی از عالمان و عارفان و کسانی دیگر عازم شام و در آنجا ماندگار شد (Abu-Manneh, 1982: 8). به این ترتیب، دو طریقت نقشبندیه و قادریه در کردستان، در ابتدای حضور مولانا خالد در سلیمانیه، مقابل یکدیگر قرار گرفتند و فضای دینی منطقه را به سمت تنش و اصطکاک پیش بردند. با این حال، دشمنی و تقابل و تنش در میان دو طریقت چندان تداوم نیافت و در زمان حیات مولانا خالد به سمت هم‌گرایی کشیده شد؛ هرچند که او به منظور پایداری صلح در کردستان و جلوگیری از یک نابسامانی دینی دیگر، فعالیت‌هایش را به شام محدود کرد و دیگر هرگز به سلیمانیه بازنگشت.

۲. زمینه‌سازی تعامل دو طریقت

با مهاجرت مولانا خالد شهرزوری از کردستان به شام، با توجه به اینکه قادیان کردستان تا حدودی احساس راحتی کردند، بر دایره و دامنه بدگویی‌ها نسبت به مولانا خالد نزد شیخ معروف نودهی کاسته شد و نیز احتمالاً در نتیجه نام‌نگاری‌های «ملا یحیی مزوری» (متوفای حدود ۱۲۴۵ق) با شیخ معروف نودهی، او به تدریج بر خطای خود در مواجهه با مولانا خالد شهرزوری آگاه شد. ملا یحیی مزوری همان عالمی است که قادیان از او خواستند با مولانا خالد مناظره کند و چون به دیدار مولانا خالد رفت، تسلیم و مرید او گردید و ارادت‌ورز طریقت نقشبندیه شد. او پس از آن در مجموع هفت بار به شیخ معروف نودهی نامه نوشت

(قره‌داغی، ۲۰۰۹: ۳۱-۷۰) به آن امید که او را از دشمنی بازدارد و ضمن منزّه دانستن مولانا خالد از افتراهای او و حلقه اطرافیانش، زمینه را برای آشتی و تعامل سازنده آن دو رهبر اثرگذار طریقت در کردستان فراهم کند.

زمانی که شیخ معروف به شناخت درست‌تری از مولانا خالد رسید، به منظور اظهار پشیمانی و جلب نظر مولانا خالد، برای او نامه‌ای نوشت و از طریق دو تن از عالمان برجسته کُرد به نام‌های «ملا حسین قاضی ابن جامی» و «سید اسماعیل برزنجی» نزد مولانا خالد در دمشق فرستادند. نامه عذرخواهی شیخ معروف به دست مولانا خالد رسید و او در پاسخ به نامه‌اش، از تغییر موضع شیخ معروف استقبال و در عین حال او را به رعایت مواردی برای پایداری روابط و مناسبات تعاملی دعوت کرد (خال، ۱۳۷۸: ۶۹). مولانا خالد در بخشی از نامه‌اش به شیخ معروف چنین گفته است: «آرزوی التیام و ترک اختلاف و دشمنی امری است که اهل عدل و انصاف مشتاق و طالب آن هستند» (همو، همان، ۷۰).

نامه‌نگاری در میان شیخ معروف و مولانا خالد شهرزوری به سرعت اثرگذار واقع شد و در پی آن، دشمنی‌ها و تنش‌ها به صورت قابل ملاحظه‌ای فروکش کرد. به نظر می‌رسد پیشتر کسانی از موقعیت و نفوذ شیخ معروف سوء استفاده کردند و او را -که در زمان مهاجرت مولانا خالد، عالمی سالمند و ۷۲ ساله بود- علیه مولانا خالد شورانده بودند و حال با اعتراف شیخ معروف به اشتباه گذشته‌اش، دیگر مجالی برای مخالفت و مقابله نداشتند؛ به همین دلیل علاوه بر آنکه میانه طریقت‌ها به آرامی گرایید، به مرور میان نقشبندیان و قادریان در نواحی مختلفی از مناطق کردنشین و همچنین بین شاخه‌های متعدد هر دو طریقت، مراودات و ارتباطات و مناسبات تعاملی شکل گرفت. این پیوندهای تعاملی را به صورت کلی می‌توان مطابق دسته‌بندی‌هایی که در ادامه می‌آید، بیان کرد.

۳. تغییر و مشابه‌سازی آداب طریقت

در میان خاندان‌های مختلف پیرو طریقت‌های نقشبندیه و قادریه، شاخه مشایخ نقشبندی هورامان بیشترین تلاش را برای ایجاد تعاملات مناسب در میان دو طریقت به خرج دادند. آنان در این زمینه علاوه بر سایر فعالیت‌ها، با خلاقیتی مبتنی بر شناخت مناسبات جامعه‌کردی و هورامان، بخشی از آداب ذکر در طریقت نقشبندیه را بومی‌سازی کردند و متناسب با کردستان تغییر دادند و در واقع تعدیل کردند. آنان همچنین در روند جانشینی طریقت، رویه مشایخ قادری را در پیش گرفتند و رهبری طریقت را به صورت خاندانی در میان خود حفظ کردند.

۳-۱. پیروی نقشبندیان از قادریان در مسئله جانشینی

با نگاهی به کرسی‌نامه یا شجره‌نامه سلسله نقشبندیه هورامان، آنچه جالب می‌نماید آن است که

از ابوبکر صدیق تا مولانا خالد شهرزوری - که رابطه میان اقطاب گاه مستقیم و گاه اویسی^۱ است - سرسلسله‌های طریقت با یکدیگر نسبت خانوادگی نزدیکی نداشتند (Papas, 2007: 47-48)؛ به عبارتی هیچ‌یک فرزند دیگری نیستند، اما پس از مولانا خالد وضع دگرگون شد و اقطاب طریقت فقط در میان خانواده‌گرد هورامی سراج‌الدین باقی ماندند و گویی طریقت، نَسَبی می‌شود؛ درحالی‌که انتساب افراد به عنوان رهبر طریقت و سرسلسله ارشاد، امری مهم تلقی می‌شد و بر این اساس و با ملاحظه ساختار شبکه پیروان طریقت، ظاهراً چنین نبود که آنان هر کدام از فرزندان خود را که تمایل داشته‌اند، به عنوان جانشین خود برگزیده باشند. شیخ عثمان از میان شش تن از فرزندان پسر خود، تنها دو تن را برچید و طبق آنچه در وصایای خود آورده است،^۲ به آنها بسیار توجه داشت و آن دو را در «ضمن کاملیت»^۳ خود گرفته بود. منش آنان به گونه‌ای بود که در تربیت فرزندان خود اهتمام بسیاری به خرج می‌دادند و گاه آنان را به خانقاه‌های سایر طریقت‌ها می‌فرستادند تا آموزه‌های آنان را نیز فرا گیرند (Shakely, 2005: 126). به علاوه، فردی که قرار بود به عنوان شیخ طریقت و وظیفه ارشاد را برعهده بگیرد، باید اعتماد عالمان منطقه و گاه امرا را نیز جلب می‌کرد؛ به عبارتی این عالمان طریقت بودند که با تجمع در خانقاه، صلاحیت فرد را تأیید می‌کردند و به این ترتیب رهبری او را رسمیت می‌بخشیدند؛ چنان‌که «سید عبدالله بلبری» (۱۲۸۰-۱۳۵۶ق) عالم، عارف و شاعر بزرگ هورامان، جانشینی شیخ محمد نجم‌الدین نقشبندی را تأیید کرد (حسینی، ۱۳۹۷: ۹۱-۹۶). با تغییر سبک جانشینی در میان مشایخ هورامان و انتخاب فرزندان (علاوه بر محلی شدن اصل جانشینی بر پایه فرهنگ خاندانی)، روش نقشبندیان در کردستان در عمل به عملکرد قادریان نزدیک شد. پیش از این، مشایخ قادریه در کردستان با ایجاد روند جانشینی خاندانی، در عمل رهبری این طریقت را در میان خود باقی گذاشتند. سادات برزنجی و شاخه نودهی به عنوان مروجان اصلی طریقت قادریه در کردستان، نقشی اساسی در پایه‌گذاری این کنش طریقتی در کردستان داشتند؛ امری که در میان سایر خاندان‌ها نیز پی گرفته شد و به نظر می‌رسد با ساختار عشیره‌ای جامعه کردی بی‌ارتباط نیست.

۱. یکی از روش‌های تربیتی نزد نقشبندیان، تربیت روحی و معنوی است. در این روش، نیازی به حضور مرید نزد مرشد زنده نیست، بلکه می‌توان از طریق ارتباط روحی با مشایخ درگذشته، مدارج عرفانی را طی کرد. آنان این روش را اویسی می‌نامند.

۲. وصایای شیخ عثمان سراج‌الدین نقشبندی، نسخه خطی سید عبدالله بلبری، آرشیو شخصی پژوهشگر.

۳. از اصطلاحات عرفانی نقشبندیه، به عنوان یکی از توانمندی‌های مرشد در تربیت مرید.

۲-۳. تغییر در شیوه «ختم خواجگانی»

ذکر خفی و قلبی یکی از مشخصه‌های اصلی طریقت نقشبندیه است. به زعم باورمندان این طریقت، ذکر خفی را خواجه محمد بهاء‌الدین نقشبند در سده هشتم به طریق اویسی از باطن و روحانیت «خواجه عبدالخالق غجدوانی» (متوفای ۵۷۵ق) أخذ کرده است؛ حال آنکه میان این دو، پنج تن از مشایخ دیگر در سلسله فاصله است و مربی و مرشد طریقتی خواجه بهاء‌الدین نقشبند «سید امیر کلال» بوده است (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/ ۵۸ / بخش دوم). او ذکر جهری را نسخ و ذکر خفی قلبی را جایگزین کرد (سمیعی، ۱۳۸۷: ۱۲۹) و «به پیروان و اصحاب خود دستور داد که چه در حال انفراد و چه در حال اجتماع باید بذكر خفیه مشغول شوند و ذکر جهر و علانیه را ترک کنند زیرا ذکر به این نحو حال مراقبه بخود میگیرد و در قلب مرید تأثیر بلیغ میکند، چه ذکر خفیه چون بند است و تأثیر آن در قلب سالک و مرید، چون نقش که در اثر ممارست و دوام و استغراق در ذکر، کم در قلب مرید نقش می‌بندد، هم چنان مَهر یا خاتمی که بر صفحه‌ای از موم و مانند آن بزنند، چگونه نقش می‌گیرد و آن نقش بر صفحه باقی می‌ماند و محو نمیشود. ذکر به این صورت هم مانند همان مَهر و خاتم است که در صفحه پاک و روشن قلب مرید که چون آئینه پاک تابناک است، نقشی جاودان و محو نشدنی ایجاد می‌کند» (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/ ۳۹ / بخش دوم).

خلوت‌گزینی در طریقت نقشبندیه در عمل با اصول «خلوت در انجمن» و «سفر در وطن» آنان طرد می‌شود (سمیعی، ۱۳۸۷: ۱۲۸). از این رو، در این طریقت ظاهراً مجاهدت‌ها و ریاضت‌های شاقه و چله کشیدن‌ها مورد توجه و توصیه نیست. با توجه به اینکه در طریقت آنان ذکر جهر و سماع نیست، نقشبندیان در جایی به صورت آرام و متوجه به قلب می‌نشینند و به دوام ذکر خفی می‌پردازند (قاضی، ۱۳۸۸: ۵۹). در این میان، یکی از آداب آنان برای ذکر خفی، ختم خواجگانی است. به دلیل آنکه مشایخ این سلسله پیش از خواجه بهاء‌الدین عنوان خواجه داشتند، ذکر را در طریقت نقشبندیه «خواجگانی» نیز می‌نامند (همو، همان، ۵۸). در ختم خواجگانی کنونی - که در فاصله نماز مغرب و عشاء در شب‌های سه‌شنبه و جمعه برگزار می‌شود - صوفیان نقشبندی با وضو و شمایل آراسته، حلقه‌ای تشکیل می‌دهند و طبق آداب و مراتب خاصی، انواعی از اذکار را به صورت جهری و خفی می‌خوانند؛ در حالی که پیش از مشایخ هورامان، ختم خواجگانی عموماً به صورت انفرادی و مشخصاً به صورت خفی ادا می‌شد. تأکید بر انفرادی بودن ختم، حتی در آموزه‌های سایر مشاهیر نقشبندی پس از آنان، چون «محمدزاهد کوتکو» (۱۸۹۷-۱۹۸۰م) از علمای ترکیه نیز آمده است (Shakely, 2005: 126-128).

به دلیل گستردگی طریقت نقشبندیه در واحدهای جغرافیایی مختلف در جهان اسلام، سبک به کارگیری ذکر خفی و جهری متفاوت است، اما در کردستان نخستین بار در دوره «شیخ عمر ضیاءالدین» (۱۲۵۵-۱۳۱۸ق) بود که ذکر جهری نیز در میان نقشبندیان معمول شد. تذکره‌نویسان نقشبندی نقل کرده‌اند که او، شیخ عبدالقادر گیلانی را به خواب دید که به او توصیه کرد پس از وفات یکی از مشایخ هم‌عصر خود در طریقت قادریه در کردستان، از آداب طریقت قادریه در تعالیم ارشادیه استفاده کند (مفتی، ۲۰۰۱: ۱/ ۱۴۰-۱۴۱؛ نقشبندی، ۱۹۸۵: ۱۳). با این حال، به نظر می‌رسد که ترویج ختم جمعی و تلفیق آن با ذکر جهری توسط مشایخ نقشبندی هورامان، برآمده از اوضاع اجتماعی و جغرافیای عرفانی کردستان باشد. با توجه به اینکه پیشتر در میان پیروان طریقت‌های نقشبندیه و قادریه تقابل، تنش و اصطکاک وجود داشته است، مشایخ نقشبندیه در شاخه هورامان، برای کاستن این تنش‌ها و دعوت سایر متصوفه به آموزه‌های خود، اصل ذکر خفی در ختم خواجگانی را تعدیل و بخشی از آن را جهری کردند تا به کام قادری‌ها خوش بیاید و آنان نیز در حلقه‌های ختم خواجگانی شرکت کنند. بر این اساس، به نظر می‌رسد این نوآوری در آموزه ختم خواجگانی، برآمده از اوضاع اجتماعی و فرهنگی کردستان - و نه الزاماً از روی نوآوری ذوقی و مشربی مشایخ شاخه هورامان - و به منظور تداوم مناسبات تعاملی در میان دو طریقت نقشبندیه و قادریه بوده است.

۴. پیوندها و ارتباطات میان مشایخ دو طریقت

مشایخ نقشبندیه و قادریه پس از دوره مولانا خالد و شیخ معروف، به تناسب رویدادها و شرایط زمانی و جغرافیایی، همواره با همدیگر در ارتباط و مراوده بودند. پیوندهای آنان در سطوح مختلف بوده است. در این بخش به چند نوع از این ارتباطات در میان آنها پرداخته می‌شود.

۴-۱. مراودات طریقتی

مشایخ و مریدان نقشبندیه و قادریه، با وجود پیروی از دو سبک عرفانی مختلف و ناهمخوان، با یکدیگر درباره مسائل طریقتی در مراوده بودند. آنان در سفرهایشان به نواحی مختلف، به مراکز خانقاهی یکدیگر سر می‌زدند. در این سفرها و رفت‌وآمدهایشان به مراکز خانقاهی یکدیگر (همان‌گونه که نویسنده *سراج القلوب* نقل می‌کند)، گاه در مجالس طریقتی یکدیگر نیز شرکت می‌کردند (سراج‌الدین، ۱۳۹۵: ۹۲)؛ آیین‌هایی که بارها در طول سال انجام می‌شوند و معمولاً دوست‌داران تصوف به انجام پیوسته آنها علاقه‌مندند. به علاوه، شیخ عمر ضیاءالدین

نقشبندی دو تن از فرزندان خود را به نزد کاک احمد سلیمانیه (فرزند شیخ معروف نودهی قادری) برد و در نشست و گفت‌وگویی که با یکدیگر داشتند، از او تقاضا کرد گونه‌ای از دعانویسی صوفیانه را به یکی از آنان بیاموزد (زهردویی، ۲۰۲۳: ۴۴-۴۷).

۲-۴. پیوندهای سیاسی

با توجه به اینکه مشایخ طریقت در جامعه کردی جایگاه اجتماعی والایی داشتند و معمولاً طبقات برجسته هر جامعه با یکدیگر در ارتباط بودند، مشایخ نقشبندی و قادری نیز همچون افراد فرهیخته و صاحبان مکتب در کردستان با یکدیگر پیوند دوستی داشتند؛ از آن جمله می‌توان به دوستی و ارتباطات شیخ محمدعثمان سراج‌الدین نقشبندی و شیخ محمود برزنجی قادری (۱۳۰۲-۱۳۷۵ق)، مشهور به «حفید»، ملک نمر و پادشاه کردستان اشاره کرد. آن دو با وجود اختلاف سن قابل توجه، در کمال احترام نسبت به هم قرار داشتند و به تناوب مهمان یکدیگر می‌شدند. شیخ محمود برزنجی به کردستان ایران و خانقاه باغستانی محمودآباد در ناحیه سروآباد می‌رفت و شیخ محمدعثمان نیز به دیدار او در کردستان عراق می‌شتافت. دوستی میان آن دو به گونه‌ای بود که شیخ محمود برزنجی در سفری به روستای رزاب، از شیخ محمدعثمان درخواست کرد با او همراه شود؛ سفری که یک هفته طول کشید و در آن مدت آن دو با یکدیگر بودند. همچنین زمانی که شیخ محمدعثمان به دیدار شیخ محمود برزنجی در کردستان عراق رفته بود، شیخ محمود با وجود مسن‌تر بودن، در کمال ادب و نزاکت -همچون یک مرید- در کنار شیخ محمدعثمان جوان می‌نشست و در خدمت او بود (مفتی، ۲۰۱۳: ۱۷۶/۱-۱۸۰). سید عبدالرحیم تاوگوزی مشهور به «مولوی گُرد» (متوفای ۱۲۹۹ق) شاعر بلندآوازه و خلیفه شیخ عثمان سراج‌الدین نقشبندی، مدتی را در خانقاه قادیان شاخه طالبانی در کرکوک به سر برده است. او از جانب شیخ علی طالبانی، رهبر طریقت قادریه در کرکوک، به خوبی پذیرایی و حتی در میان آنان اشعاری چند ردّ و بدل شد و لطایف روحانی روی داده است (مدرس، ۱۹۸۳: ۳۷۲/۲-۳۷۳). مولوی از شاخص‌ترین و مشهورترین شخصیت‌های نقشبندی در عصر خود بود و حضور چندماهه او در مرکز خانقاهی قادیان کردستان، بر عمق مناسبات آنان دلالت می‌کند.

ارتباطات مشایخ نقشبندی و قادری در کردستان، فراتر از دوستی بود؛ به گونه‌ای که آنان در مسائل سیاسی کردستان نیز با همدیگر در پیوند بودند و از یکدیگر پشتیبانی می‌کردند؛ از آن جمله در زمان جنگ شیخ محمود برزنجی با انگلیسی‌ها، مشایخ نقشبندی هورامان با تشویق محمودخان دزلی (مسموم‌شده در ۱۳۲۵ش) آخرین حاکم قدرتمند محلی در ناحیه هورامان،

او و تفنگدارانش را برای حمایت از جنبش شیخ محمود، به سلیمانیه فرستادند. آنان در ۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۸ شهر را گرفتند و فرماندهان انگلیسی‌ها را هم دستگیر کردند و به این ترتیب، بر قدرت شیخ محمود در منطقه افزوده شد (روحانی، ۱۳۸۲: ۶۰۳/۳-۶۰۴). مدتی پس از آن، هنگامی که حرکت شیخ محمود با شکست مواجه شد، انگلیسی‌ها محمودخان را دستگیر و در کرکوک زندانی کردند. در دوران اسارتش شیخ محمدجلیل طالبانی قادری (متوفای ۱۳۶۰ق) هر روز مقداری خوراکی برای او می‌فرستاد و پس از آزادی‌اش نیز از او در تکیه خود میزبانی کرد (طالبانی، ۲۰۰۲: ۶۰). دیگر مشایخ نقشبندی نیز از این حرکت قادری‌ها پشتیبانی کرده بودند؛ از آن جمله می‌توان به شیخ احمد بارزانی (۱۸۹۶-۱۹۶۹م) اشاره کرد که برای حمایت از شیخ محمود برزنجی در میان اعضای خاندان خود رقابتی را آغاز کرده بود؛ همچنین یک نیروی مسلح از بارزانی‌ها را به فرماندهی ملا مصطفی بارزانی رهبر شناخته‌شده حرکت آزادی‌بخش گُردها، برای حمایت از شیخ محمود به سلیمانیه فرستاد (بارزانی، ۲۰۲۰: ۳۰-۳۱).

۴-۳. ارتباطات خویشاوندی

برخی خاندان‌های طریقت‌های نقشبندی و قادریه در کردستان با یکدیگر ارتباطات نزدیکی داشتند. این مسئله علاوه بر رفت‌وآمدهای خاندانی، در ازدواج فرزندان آنان با یکدیگر نیز نمود داشت. شیخ عثمان سراج‌الدین^۱ (۱۱۹۵-۱۲۸۳ق) دو دختر خود به نام‌های رابعه و عمّری را به ازدواج دو پسر شیخ عبدالله خریانی -برادر شیخ معروف نودهی- به ترتیب به نام‌های عبدالرحمن و محمد درآورد (مدرس، ۱۳۶۹: ۱۹۷). شیخ عثمان همچنین دختری از خود به نام عایشه را به عقد «ملا نذیر تویله‌ای» درآورد؛ کسی که در سفر حج طریقت قادریه را از شیخ مظهر بخارایی قادری اخذ کرده بود. مناسبات ازدواج بین طریقتی در میان این خانواده باقی ماند و بعداً دختر ملا نذیر تویله‌ای به نام شیرین، با شیخ عبدالرحمن نقشبندی از مشایخ روستای مازین در ناحیه ژاورود از هورامان ازدواج کرد (مفتی، ۲۰۱۳: ۲۲۴/۱). همچنین شیخ عمر ضیاءالدین با خواهرزاده شیخ حسن قره‌چواری -از مشایخ طریقت قادریه در کردستان- پیوند زناشویی بست (مدرس، ۱۹۸۳: ۱۵۴/۲). همسر دوم شیخ محمدعلی طالبانی قادری نیز فرزند شیخ جمیل شمزینی -برادرزاده شیخ عبیدالله نهری نقشبندی (۱۸۲۷-۱۸۸۴م) و مبارز شناخته‌شده گُرد- بود (طالبانی، ۲۰۰۲: ۵۵). علاوه بر این موارد، همسر ملا رسول دلپیشه‌ای به عنوان خلیفه قادریان، برادرزاده مولانا خالد شهرزوری بود (زه‌ردویی، ۲۰۲۳: ۴۱).

۱. همان شیخ عثمان اول است.

۵. تأیید و پشتیبانی از یکدیگر

پس از آنکه طریقت‌های نقشبندیه و قادریه در کردستان، از تقابل با یکدیگر عبور کردند و به مرحله تعامل رسیدند، مناسبات جدیدی میان آنها شکل گرفت. این مشایخ وجود و حضور و نفوذ یکدیگر را درک کرده و پذیرفته بودند در کنار هم به فعالیت بپردازند؛ به همین منظور سیاستی را در پیش گرفتند که دیگر به جای آنکه یکدیگر را نفی و انکار کنند، به تأیید همدیگر بپردازند. این مسئله به خوبی در شرح حال شیخ محمدعثمان سراج‌الدین بازتاب یافته است. او در *سراج القلوب* از روابط خود با شیخ عبدالقادر قادری مشهور به «کلاورش» سخن گفته است. زمانی به دعوت او به نزدش رفت و چون در سرای او با یکدیگر به مراقبه پرداختند و توانست اعتماد شیخ عبدالقادر را جذب کند، درباره شیخ محمدعثمان جوان چنین گفته است: «هر کس پیش من می‌آید، لازم است به نزد ایشان برود و هر کس دوست ندارد به نزد او برود، خود را به آمدن در نزد من به زحمت نیندازد» (سراج‌الدین، ۱۳۹۵: ۹۴). مشایخ نقشبندی نیز بزرگان قادری را تأیید کرده بودند؛ چنان‌که شیخ محمد علاء‌الدین درباره شیخ محمدجمیل طالبانی (۱۳۱۰-۱۳۸۱ق) و مشایخ آن خاندان گفته است: «من خود را کم‌ترین آن خاندان جلیله می‌دانم. اگر به خاطر پدرم نبود، این حقیر با افتخار چون درویشی در خدمتشان به سلوک و کسب فیض می‌پرداختم» (همان، ۷۸). آنان حتی درباره مقامات عرفانی همدیگر نظر داده بودند. ملا عبدالله ده‌ای (۱۲۷۳-۱۳۴۱ق) مفتی اعظم مناطق کردنشین، بر این باور بود که پس از شیخ محمدعلی حسام‌الدین نقشبندی، قطبیت در طریقت به شیخ محمدجمیل طالبانی قادری رسیده بود. خود شیخ محمدجمیل در این باره گفته است: «پس از وفات شیخ محمدعلی حسام‌الدین نقشبندی، جدم شیخ عبدالرحمن خالص طالبانی را در رابطه‌ای نورانیه دیدم که به من فرمود جمیل پسر من ما را در طریقت نقشبندیه نیز مجاز فرموده‌اند که ارشاد و دستگیری کنیم» (دهقانی، ۱۳۹۳: ۴۹/۲-۵۱).

آنان همچنین پیروان خود را به رعایت احترام یکدیگر دعوت می‌کردند. زمانی که گویا عده‌ای از صوفیان نقشبندی در نواحی جوانرود با درویشان طالبانی رفتار نامناسبی داشتند، شیخ عثمان سراج‌الدین در نامه‌ای خطاب به خلیفه‌ها و مریدان آن سامان، آنان را از چنین کاری منع کرده بود: «هوشیار باشید مشایخ سایر طریقت‌ها را نفی یا نقص ننمایید. این خود عین تعصب و تعنت است. خدا و رسول (ص) و مشایخ از طریق وصول از این رویه رویه بیزارند و دل حقیر از این شیوه ناستوده در آزار است». او در ادامه نامه‌اش موضوع را بیان کرده و موضع خود را نسبت به آن با صراحت بیان کرده بود: «شنیده‌ام که از چند نفری از ناهلان آن طرف نسبت به درویشان جناب معدن الایمان و مطلع العرفان و منبع الاحسان، شیخ عبدالرحمن طالبانی - دام

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۳، شماره ۶۰، زمستان ۱۴۰۲ / ۱۰۱

مجلده - بی ادبی واقع شده. آگاه باشید که اگر این نوع حرکات واقع شده، به توبه و استغفار و ندامت و انکسار آن را تدارک کنید. من خود را خاک قدم ادنی درویشی از درویشان آن آستان دانسته و می دانم. شما اگر خود را مرید و متعلق حقیر حساب می کنید، باید که چنین باشید و اگر معامله طوری دگر می کنید، البته مرید نفس خودید! چه لازم که نسبت خود را به حقیر بدهید که بی فایده است؟» (مدرس، ۱۹۸۳: ۴۹/۲-۵۱). شیخ عمر ضیاءالدین نیز در نامه‌ای به یکی از خلفایش تأکید کرد که میان طریقت‌های نقشبندیه و قادریه تفاوتی وجود ندارد و هر کس در پی اختلاف در میان آن دو باشد، شقاوت خود را فراهم کرده است. او در پایان نامه‌اش خود را «خادم الفقراء النقشبندیه و القادریه» معرفی کرده بود (همو، همان، ۲۳۷-۲۳۸). او همچنین در نامه‌ای دیگر که به شیخ حسن قره‌چواری قادری نوشته بود، ضمن آنکه توجه عرفانی او را طلب کرد، خود را از چاکران و مخلصان او خواند (همان، ۲۳۹).

۶. مناسبات و همکاری‌های علمی و فرهنگی

۶-۱. تحصیل در مدارس خانقاهی

با توجه به اینکه مشایخ نقشبندیه و قادریه در کردستان نفوذی سرشار یافته بودند، در کنار مراکز خانقاهی‌شان، مدارسی برپا کردند و طالبان علوم دینی را در آنها گرد آوردند؛ از آن جمله می توان به مدارس خانقاهی نقشبندیه در روستاهای دورود و بیاره و مدرسه قادریه در کرکوک اشاره کرد. طلبه‌های علاقه‌مند به طریقت، در این مدارس تحصیل می کردند و گاه برای ادامه مطالعات خود، به مدارس طریقت یکدیگر می رفتند. مشایخ نیز فرزندان‌شان را به مدارس طریقت مقابل می فرستادند؛ چنان‌که شیخ عثمان سراج‌الدین فرزندش شیخ عمر ضیاءالدین را به تکیه و مدرسه شیخ عبدالرحمن طالبانی قادری (۱۲۱۲-۱۲۷۵ق) در کرکوک فرستاد. شیخ عمر مدتی در میان خانواده شیخ عبدالرحمن طالبانی به سر برد و با پسر او یعنی شیخ علی طالبانی هم‌درس شد. این شیخ علی بعدها به مقام ارشاد رسید و رهبر طریقت قادریه در کردستان گردید (مدرس، ۱۹۸۳: ۲۹/۲؛ طالبانی، ۲۰۰۲: ۴۴-۴۵). احتمالاً تحصیل شیخ عمر نزد قادری‌های طالبانی، در گرایش او به افزودن ذکر جهری (همچون یکی از شاخصه‌های طریقت قادریه) به ختم خواجگانی (به عنوان عمل صوفیانه محوری طریقت نقشبندیه) - که پیشتر مورد بحث قرار گرفت - بدون تأثیر نبوده است.

۶-۲. نامه‌نگاری و شعرسرایی

رهبران، خلفا و پیروان طریقت‌های نقشبندیه و قادریه، در بُعدی از ارتباطات یکدیگر، برای

۱۰۲ / مناسبات طریقت‌های نقشبندیه و قادریه در کردستان پس از مولانا خالد شهرزوری / حسینی و ...

همدیگر نامه می‌نوشتند و شعر می‌سرودند. فرهنگی که البته در آن دوره به دلیل سنتی بودن سبک ارتباطات در میان اقشار مختلف جامعه کردی، مرسوم بوده و بارها از آن در رویدادهای مختلف استفاده کرده بودند. برای مثال، شیخ محمدعثمان سراج‌الدین نقشبندی به شیخ محمود ملک نامه نوشت و در دو بیت شعر ارادت و اخلاص خود را نسبت به او ابراز کرد (مفتی، ۲۰۰۱: ۱۷۶/۱). بعدها شیخ محمود ملک نیز به مناسبت وفات فرزند شیخ محمدعثمان، به او نامه فرستاد و در شعری کردی از خود، به او گفت: «نه‌وه‌هالی باغی عوسمان بو چراغی دینه‌که‌م/ نووری دیده‌م رویی، بردی نووری هه‌ر دوو دیده‌که‌م» (سراج‌الدین، ۱۹۹۵: ۴۴).

پس از نسل اول مشایخ طریقت نقشبندیه و قادریه، یعنی مولانا خالد شهرزوری و شیخ معروف نوده‌ی، نسل جانشین آنان از طریق نامه‌نگاری با یکدیگر در ارتباط بودند؛ از جمله کاک احمد سلیمانیه به عنوان پسر و جانشین شیخ معروف نوده‌ی و شیخ عثمان سراج‌الدین نقشبندی، همچون جانشین اصلی مولانا خالد. شیخ عثمان در نامه‌ای به کاک احمد، او را «ذی اللیل الطبیعی بتأیید الالهی الی ریاضة نفسه الرضیه لاكتساب الکمالات الصوریه و المعنویه» خوانده است (مدرس، ۱۹۸۳: ۴۴/۲-۴۵). روند نامه‌نگاری میان طیف دیگر رهبران دو طریقت ادامه داشته است. شیخ عمر ضیاء‌الدین نقشبندی در نامه‌ای به شیخ حسن برزنجی قره‌چواری، ارادت خود را به تمامی نسبت به او ابراز داشته و از او خواسته بود: «از ذوره کوه فیوضات، قطره‌ای از توجهات بر مزرعه خشکیده ارواح ماها چاکران برافشانند» (مدرس، ۱۹۸۳: ۲۳۹/۲). مولوی گرد نیز با کاک احمد سلیمانیه در پیوند بوده و برای او نامه نوشته و در آن برایش دعا کرده است؛ امری که بر سطح تعامل و مناسبات آنان دلالت می‌کند (همو، همان، ۴۲۸).

۳-۶. همکاری در حل پرسش‌های علمی و فرهنگی مطالعات فرهنگی

تعاملات مشایخ نقشبندیه و قادریه به حدی رسیده بود که آنان یکدیگر را به عنوان مراجع علمی و فرهنگی همدیگر پذیرفته بودند و برای حل برخی مسائل فرهنگی و اجتماعی، از شأنیت این جایگاه علمی استفاده می‌کردند. برای مثال، در قضیه مردی که ادعای سیادت داشته است، کاک احمد سلیمانیه به شیخ عثمان سراج‌الدین نقشبندی نامه‌ای نوشت مبنی بر اینکه اگرچه ظاهراً دلیلی بر ادعای آن فرد وجود نداشته، اما از طریق مراقبه عرفانی و با توجه به جایگاه علمی صوفیانه‌اش، درباره آن موضوع نظر دهد. او نیز در پاسخ به کاک احمد سلیمانیه، ادعای فرد مورد نظر را تأیید و ضمن نامه‌ای آن را به کاک احمد سلیمانیه اعلام کرد. این امر در نهایت باعث شد شجره سیادت آن فرد از طرف خاندان سادات پذیرفته شود (پنجوینی، ۱۹۸۴: ۲۱۵-۲۱۷).

۷. فعالیت‌های میان‌طریقتی: رهبری مریدان دو طریقت

فارغ از آنکه مدت‌ها پیش از مولانا خالد، رسم فراگیری آداب طریقت‌های دیگر از جمله قادریه، در مجموعه تعالیم طریقت نقشبندیه قرار گرفت و در نتیجه آن نقشبندیان با سیر و سلوک خاص خود همزمان مرشد طریقت‌های قادریه، چشتیه، کبرویه و سهروردیه می‌شدند (کاتب الاسرار، ۱۳۸۶: ۱۳۰)، برخی مشایخ نقشبندی کُرد به سیر و سلوک یا أخذ طریقت قادریه از مشایخ مربوط -در عمل و نه فقط بر مبنای آموزه‌های درون‌طریقتی خود- اقدام می‌کردند. به گزارش نویسنده ریاض‌المشتاقین، مولانا خالد شهرزوری در سفر حج و در شام، از دو عالم به نام‌های شیخ محمد کزبری و شیخ مصطفی کردی طریقت قادریه را أخذ کرده است (کاتب الاسرار، ۱۳۸۶: ۸۶). سید ابراهیم سندنجدی نقشبندی نیز دو سال نزد شیخ عبدالرحمن خالصی طالبانی بوده و آداب طریقت قادریه را از او فرا گرفته است (دهقانی، ۱۳۹۳: ۹۷/۱). شیخ محمدعثمان سراج‌الدین نیز اگرچه به قول خودش پیشتر طریقت قادریه را از پدرش أخذ کرده بود، اما بعدها در دو مرتبه طریقت قادریه را در بغداد از کسانی چون شیخ ابراهیم گیلانی و شیخ شرف‌الدین مجدداً دریافت کرده است (سراج‌الدین، ۱۳۹۵: ۹۲). شیخ عثمان و کاک احمد سلیمان خرقه عوض کردند و به این ترتیب وارد طریقت‌های همدیگر شدند (بروبین سن، ۱۳۷۹: ۴۷۰). نوادگان شیخ عثمان نیز از محضر کاک احمد سلیمانیه به عنوان بزرگ طریقت قادریه در کردستان، استفاده کردند. از آن جمله شیخ محمدعلی حسام‌الدین، شیخ محمد نجم‌الدین و شیخ محمد علاء‌الدین با او بیعت کردند (مفتی، ۲۰۰۱: ۱۳۱/۱-۱۳۲؛ سلطانی، ۱۳۸۰: ۲۵۵).

طبیعتاً و در مقابل، مشایخ و پیروان قادری نیز طریقت نقشبندیه را از این مشایخ دریافت کرده‌اند. با این حال، این مشایخ نقشبندی بودند که ادعای رهبری هر دو طریقت را داشتند. آنان از دوره شیخ احمد سرهندی، همزمان برای پرورش مریدان در طریقت‌های دیگر از جمله قادریه، آمادگی پیدا کردند (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۲۱۲-۲۱۳) و به همین دلیل این شاخه را «نقشبندیه مجدیه» نامیده‌اند (دهقانی، ۱۳۹۳: ۸۹/۱). این ویژگی در کردستان -که طریقت قادریه با نفوذی قابل توجه در آن رواج دارد- به صورتی خاص نمود یافت و آن، فعالیت بین‌طریقتی مشایخ نقشبندی است؛ به این معنا که آنان از هر دو طریقت پیروان و مریدانی چند داشتند. از میان تمام مشایخ، شیخ محمدعلی حسام‌الدین نقشبندی از این حیث متمایز است. بعضاً او در میان عموم مردم و پیروان، بیشتر به عنوان مرشد طریقت قادریه شناخته می‌شود و در برخی نقاط نیز تعداد مریدان قادری او از پیروان نقشبندی‌اش بیشتر است (تحقیق میدانی). علاوه بر او، شیخ عمر ضیاء‌الدین نقشبندی به منظور رهبری مریدان هر دو طریقت و مدیریت

آنان، برای اولین بار خود را «خادم الفقراء النقشبندیه و القادریه» خواند (مدرس، ۱۹۸۳: ۴/۶۹-۵۱) و فرزندش شیخ محمد علاء‌الدین نقشبندی نیز خود را «خادم الطریقه النقشبندیه و القادریه» نامید و این‌گونه القاب در میان آنان ادامه یافت؛ به‌ویژه آنکه در پایان نامه‌نگاری‌هایشان -گاهی به جای امضا- درج می‌شد (بنگرید به: مجموعه اسناد آنان). همه این مسائل وجهی دیگر از فعالیت‌های میان‌طریقتی مشایخ در کردستان را نشان می‌دهد و بیانگر گونه‌ای از مناسبات طریقتی قادیان و نقشبندیان در کردستان است.

نتیجه‌گیری

گسترش و نفوذ طریقت نقشبندیه در کردستان سیده سیزدهم قمری، به دلیل حضور و رواج پیشینی و پر قدرت طریقت قادریه در جامعه کردی، در آغاز با تنش‌هایی چند مواجه شد. در ساختار اجتماعی سنتی جامعه آن وقت مناطق کردنشین، مشایخ طریقت قادریه ضمن آنکه رهبر عشیره خود بودند، به دلیل تعلق به خاندان سادات برزنجی و احترام و مقام نوادگان پیامبر (ص) در میان مردم، از جایگاهی والا نیز برخوردار بودند و به همین دلیل جهت‌گیری آنان در برابر رویدادهای جامعه -در اینجا ظهور مولانا خالد شهرزوری به عنوان رقیب طریقتی- بسیار اثرگذار بود. پس از تقابل، دشمنی و مواجهه تند پیروان طریقت قادریه با مولانا خالد شهرزوری و مهاجرت او از کردستان به شام، ارسال نامه شیخ معروف نودهی به مولانا خالد، زمینه حسن ارتباطات و تعاملات را در میان طریقت‌های قادریه و نقشبندیه به خوبی فراهم کرد. اگرچه این نامه‌نگاری سرآغاز برقراری روابط حسنه بود، اما به نظر می‌رسد نبود مولانا خالد در سلیمانیه و کاهش جبهه تقابلی بخشی از پیروان قادریه، زمینه‌ساز این ارتباطات بوده است. از آن به بعد، پیروان دو طریقت به‌ویژه با درایت مشایخ نقشبندی هورامان، پیوندهایی چند با یکدیگر برقرار کردند. این مراودات در سطوح مختلف، از دوستی میان مشایخ طریقت، مرادوات دینی آنان با یکدیگر و ارتباطات خاندانی و برقراری ازدواج در میان فرزندان و منسوبانشان برقرار بود. تعاملات میان آنان به گونه‌ای ادامه یافت که به پذیرش یکدیگر به عنوان رهبران جریان‌ساز جامعه منجر شد و این مسئله زمینه فعالیت مسالمت‌آمیز آنان و تداوم آن را در کردستان فراهم کرد؛ به گونه‌ای که پس از آن دیگر تقابلاتی دست‌کم در حجم مواجهه‌های اولیه قادیان با مولانا خالد پیش نیامد. آنان در زمینه‌های علمی و فرهنگی نیز با یکدیگر در ارتباط بودند و در کنار نامه‌نگاری‌ها و شعرسرایی برای یکدیگر، از مراکز علمی و خانقاهی هم برای آموزش فرزندان‌شان استفاده می‌کردند و حتی گاهی پاسخ برخی مسائل و پرسش‌ها را از یکدیگر جویا می‌شدند. در کنار ارتباطات و پیوندهای دوطرفه، مشایخ نقشبندی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۶۰، زمستان ۱۴۰۲ / ۱۰۵

هورامان به منظور تکریم جامعه خود - که پیروانی از قادریه داشت - و به منظور جذب آنان، در برخی آداب طریقتی شان تغییراتی ایجاد کردند؛ چنان که بخش هایی از ختم خواجگانی را به تناسب طبع درویشان قادری، جهری کردند. با این حال، به نظر می رسد اوج تعاملات آنان در رفتار ارشادی مشایخ نقشبندی هورامان نمود یافته بود؛ به گونه ای که آنان به فعالیت میان طریقتی پرداختند و علاوه بر مریدان نقشبندی، به رهبری و آموزش و تربیت پیروان قادری نیز اقدام کردند؛ امری که آشکارا وضعیت همزیستی تعاملی دو طریقت نقشبندی و قادریه را در کردستان نشان می دهد.



منابع و مأخذ

کتاب و مقالات

- افندی، علی (۱۳۹۵)، *سراج الطالبین فی مناقب غوث الواصلین*، به کوشش سوران حسامی نقشبندی، بوکان: زانکو، چاپ دوم.
- بارزانی، مسعود (۲۰۲۰)، *بو میژوو*، اربیل: رکسانا.
- بروین سن، مارتین وان (۱۳۷۹)، *جامعه‌شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت)*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانید، چاپ دوم.
- بلبری، سید عبدالله [بی‌تا]، *وصایای شیخ عثمان سراج‌الدین نقشبندی*، نسخه خطی، آرشیو شخصی پژوهشگر.
- پنجوینی، احمد (۱۹۸۴)، *باخچه‌ی بون‌خوشان*، سلیمانیه: رایپرین.
- توداری، سید عبدالصمد (۱۳۶۹)، *نور الانوار در سلسله آل اطهار*، سنندج: حسینی نسب.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، *نفحات الانس*، تهران: اطلاعات، چاپ سوم.
- حسینی، سید سعید (۱۳۹۷)، *از دیار عرفان: زندگی، اندیشه و آثار سید عبدالله بلبری*، تهران: احسان.
- خال، محمد (۱۳۷۸)، *زندگینامه شیخ معروف نودهی برزنجی*، ترجمه احمد حواری نسب، تهران: احسان.
- دهقانی، سامی (۱۳۹۳)، *سراج السالکین در مناقب شیخ محمدعلی حسام‌الدین نقشبندی*، ج ۱، ۲، سنندج: کالج.
- روحانی، بابا مردوخ (۱۳۸۲)، *تاریخ مشاهیر کرد*، ج ۲، ۱، ۳، تهران: سروش.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
- (۱۳۸۰)، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- زه‌ردویی، ملا مختار (۲۰۲۳)، *جوامیری حاجی کاک نه‌حمه‌دی شیخ*، اقلیم کردستان عراق: مؤلف، چاپ دوم.
- سراج‌الدین، عثمان (۱۹۹۵)، *دیوان*، استانبول: خانقاه.
- (۱۳۹۵)، *سراج القلوب (ترجمه فارسی)*، ترجمه امجد امام، استانبول: خانقاه.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۸۰)، *تاریخ تصوف در کرمانشاه*، تهران: سها.
- سمیعی، سید مهدی (۱۳۸۷)، «جایگاه طریقت نقشبندیه در تصوف اسلامی»، رودکی، سال سوم، شماره ۲۴، صص ۱۲۵-۱۳۴.
- سنندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵)، *تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*، تهران: امیرکبیر.
- طالبانی، نوری (۲۰۰۲)، *شیخانی نیرشادی تاله‌بانی و چهند ناوداریکی تری ثم بنه‌ماله‌یه*، اربیل: پاک.
- قاضی، عبدالرحیم (۱۳۸۸)، *خواجه بهاء‌الدین نقشبند و نقشبندیه در دوره تیموری*، سنندج: کردستان.
- قره‌داغی، محمد (۲۰۰۹)، *الرسائل المعنیه لکل محتاج*، اربیل: آراس.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۶۰، زمستان ۱۴۰۲ / ۱۰۷

کاتب الاسرار، ملا حامد (۱۳۸۶)، *سیری در ریاض المشتاقین*، مه‌آباد: مصحح. کاشفی، حسین بن واعظ (۱۳۵۶)، *رشحات عین الحیات*، ج ۱، تهران: نوریانی. توکلی، محمدرئوف (۱۳۸۱)، *تاریخ تصوف در کردستان*، تهران: توکلی، چاپ دوم. مدرس، عبدالکریم (۱۳۶۹)، *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*، ترجمه احمد حواری‌نسب، تهران: اطلاعات.

..... (۱۹۷۹)، *یادی مەردان*، ج ۱، بغداد: انجمن علمی کرد.
..... (۱۹۸۳)، *یادی مەردان*، ج ۲، بغداد: انجمن علمی کرد.
مفتی، شیخ محسن (۲۰۱۳)، *انوار الحقیقه فی سیرا قطاب الطریقه النقشبندیه*، ج ۱، اربیل: روزبه‌لالت.
..... (۲۰۰۱)، *گه‌وه‌وه‌ری حه‌قیقه‌ت*، ج ۱، اربیل: دانشگاه صلاح‌الدین.
نقشبندی، امین (۱۹۸۵)، *ته‌صه‌وف چیه*، بغداد: دار الحریه للطباعه.

منابع لاتین

Abu-Manneh, Butrus (1982), "The Naqshbandiyya-Mujaddidiyya in the Ottoman Lands in the Early 19th Century", *Die Welt des Islams*, New Series, Bd. 22, Nr. 1/4, pp.1-36.
Papas, Alexandre, (2007), "Shaykh Succession in the Classical Naqshbandiyya: Spirituality, Heredity and the Question of Body", *Asian and African Area Studies*, 7/1, pp.36-49.
Shakely, Farhad, (2005), "The Naqshbandi Shaikhs of Hawraman and The Heritage of Khalidiyya-Mujaddidiyya in Kurdistan", *The International Journal of Kurdish Studies*, vol. 19, pp.119-135.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

List of sources with English handwriting

- Afandi, Ali. (2016), *Sīrāj ul-Ṭālibīn fī Manāqib Ğawṭ ul-Wāṣilīn*, edited by Soran Hesami Naqshbandi, Bukan: Zānkū.
- Barezani, Mas'ud. (202), *Bū Mejū*, Erbil: Roksānā.
- Balbarī, Seyyed 'Abdullāh, *Vaṣāyāy-e šeiḵ 'Osmān Serāj ul-Dīn Naqshbandī*, manuscript: Researcher archive.
- Boḳārī, Šalāh b. Mobārak. (2004), *Anīs ul-Talebīn*, Tehran: Society for the National Heritage of Iran.
- Bruinessen, Martin Van. (2000), *Agha, Shaikh and state: the social and political structures of Kurdistan*, translated by Ebrahim yunesi, Tehran: nashrepaniz.
- Dehqani, Sami. (2014), *Serāj ul-Sālekīn*, Sanandaj: College Scientific Publication.
- Gilānī, 'Abd ul-Qāder. (2002), *Dīvān Ḥaẓrat Ğawṭ Gilānī*, Sanandaj: Kurdistan.
- Hosseini, Seyed Saeed. (2018). *From the Land of Mysticism*, Tehran: Eḥsān.
- ĵāmī, 'Abd ul-Raḥmān. (1996), *Nafahāt ul-Ons*, Tehran: Eṭṭelā'āt.
- Karimyan, Nader. (2002), *Tazkere-ye Oraḡā-ye Kordestan*, Tehran: Negah Sabz.
- Kāšefī, Hoseīn b. Wā'iz. (1977), *Rašahāt 'Ayn ul-Hayāt*, Tehran: Nūryānī.
- Kāteb ul-Asrār, Mollā Ḥamed. (2007), *Seīrī dar Ryāz ul-Mošṭāqīn*, Mahabad: editor.
- Khal, Mohammad. (1999), *Bibliography of šeiḵ Ma'arūf Nawdehī*, translated by Ahmad Hawwarinasab, Tehran: Eḥsān.
- Modarres, Abd al-Karim. (1979), *Remembering the great men*, Baghdad: a publication of Kurdish academy, Vol 1.
- Modarres, Abd al-Karim. (1983), *Remembering the great men*, Baghdad: a publication of Kurdish academy, Vol 2.
- Modarres, Abd al-Karim. (1990), *Kurd's scholars in the service of religion and science*, translated by Ahmad Hawwarinasab, Tehran: Eṭṭelā'āt.
- Moḡtī, Mohsen. (2001), *Gawhar-e Ḥaqīqat*, Erbil: Salah al-Din university press, Vol 1.
- Moḡtī, Shekh Mohsen. (2013), *Anwār ul-Ḥaqīqat fī Seīr-e Aqṭāb ul-Ṭarīqat al-Naqshbandiyya*, Erbil: Rojhalat.
- Naqshbandi, Amin. (1985), *What is Sufism*, Bagdad: Dār ul-Ḥorriya lil-Ṭabā'a.
- Penjweni, Ahmad. (1984), *Baqchay Bonḳošān*, Sulaymaniyah: Raparīn.
- Qaradagi, Mohammad. (2009), *al-Rasā'ul ul-Moḡnīyye lī-Kolī Moḡṭāḡ*, Erbil: Aras publication.
- Qazi, Abd al-Rahim. (2009), *ḳāḡe Bahā' ul-Dīn Naqshband va Naqshbandiye dar dūre-ye Teymūrī*, Sanandaj: Kurdistan.
- Ruhani, Babamardokh. (2003), *Tārīḳ-e Mašāhīr Kurd*, Tehran: Sorūš.
- Samiei, Seyed Mehdi. (2008), 'The position of Naqshbandiyya Tarqa in Islamic sufism history', *Rudaki*, Vol. 3, N. 24.
- Sanandajī, Mirza Shokrollah. (1987), *Toḡfe-ye Nāšerī dar Tārīḳ va joḡrāfiyā-ye Kordestān*, Tehran: Amīr Kabīr Publishers.
- Seraj al-Din, Osman. (1995), *Dīvān*, Istanbul: ḳānqāh.
- Seraj al-Din, Osman. (2016), *Serāj ul-Qolūb*, translated by Amjad Imam, Istanbul: ḳānqāh.
- Soltani, Mohammad Ali. (2001), *The history of sufism in Kermanshah*, Tehran: Sohā.
- Soltani, Mohammad Ali. (200*), *Rising and movement [of] Alivian Zagros or history analytic Ahleghagh*, Tehran: Sohā.
- Talebani, Nuri. (2002), *Shekhani Ershadi Talabani and several other prominent people of this family*, Erbil: pak.
- Tavakoli, Mohammad Rauf. (2002), *The history of sufism in Kurdistan*, Tehran: Tavakkolī.
- Tudari, Seyyed Abd al-Samad. (1990), *Nūr ul-Anvār dar Selsele-ye Āl-e Aṭhār*, Sanandaj: Ḥoseīninasab.
- Zarrinkoob, Abdolhossein. (1997), *Search in Iranian Sufism*, Tehran: Amīr Kabīr Publishers.

Zarrinkoob, Abdolhossein. (2001), *Continuation of search in Iranian Sufism*, Tehran: Amīr Kabīr Publishers.

References in English

Abu-Manneh, Butrus (1982), "The Naqshbandiyya-Mujaddidiyya in the Ottoman Lands in the Early 19th Century", *Die Welt des Islams*, New Series, Bd. 22, Nr. 1/4, pp.1-36.

Papas, Alexandre, (2007), "Shaykh Succession in the Classical Naqshbandiyya: Spirituality, Heredity and the Question of Body", *Asian and African Area Studies*, 7/1, pp.36-49.

Shakely, Farhad, (2005), "The Naqshbandi Shaikhs of Hawraman and The Heritage of Khalidiyya-Mujaddidiyya in Kurdistan", *The International Journal of Kurdish Studies*, vol. 19, pp.119-135.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC- ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



Naqshbandiyya and Qadiriyya relations in Kurdistan after Mawlana Khalid Shahrazuri¹

Seyed Saeed Hosseini²
Seyed Ahmadreza Khezri³

Received: 2023/10/30
Accepted: 2024/03/14

Abstract

Research on Sufism in Kurdistan has mainly examined the history of Sufi Tariqas separately and detached from their communication space; While due to the influence of these Tariqa's relations on the social history of Kurdistan, it is also necessary to study the various connections between the sheikhs and their followers. In the present study, the question of what the relations between the Naqshbandiyya and the Qadiriyy were like in the Kurdish areas after Mawlana Khalid Shahrazuri (1242-1193 AH) was answered. The results of the research - which was carried out using the library method - show that after the initial tensions and confrontations, the relations between these two Tariqas moved towards cooperation and companionship; After some time, the Naqshbandi elders, taking into account the presence and influence of the Qadiris in Kurdish society and in order to manage the situation of their followers, made changes in some customs of the Tariqat and sometimes brought them closer to the Qadiri method. In addition, many relationships were forged between the sheikhs of the two Tariqas, such as Sufi-based relationships, bonds of friendship and family ties. They also participated in each other's rituals and were connected in some scientific and cultural fields. Their interaction progressed to the point where the Naqshbandi sheikhs, influenced by their previous heritage and considering the situation of the Kurdish society, took over the leadership of some Qadiri disciples and thus started a new chapter of Tariqa in Kurdistan.

Keywords: Naqshbandiyya, Qadiriyya, Kurdistan, Mawlana Khalid Shahrazuri, Sheikh Ma'rouf Nodehi, Social relations.

1. DOI: 10.22051/hii.2024.45505.2863

2. PhD candidate at department of history and civilization of Islamic nations, Faculty of Theology and Islamic studies, University of Tehran, Tehran, Iran. (corresponding author) s.saeed.hosseini@ut.ac.ir

3. Professor at department of history and civilization of Islamic nations, Faculty of Theology and Islamic studies, University of Tehran, Tehran, Iran. akhwzri@ut.ac.ir
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN: 2538-3493